

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال پنجم - شماره سوم - پائیز ۱۳۹۱ - شماره پیاپی ۱۷

تحلیل و بررسی سبک در رمانهای امین فقیری

(ص ۱۵۵-۱۳۵)

سید مهدی خیراندیش (نویسنده مسئول)، زهره بوستانی زاده^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۲/۱۲

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

چکیده

امین فقیری در میان نویسندگان معاصر، نویسنده‌ای دقیق و وسواس است که شیوه نویسنده‌گی او نتیجه تجربیات مختلف در دوره‌های زندگی در شهر و روستاست. سبک ساده و واقع‌گرایانه و زبان تصویری و صادقانه در داستانها و رمانهایش، باعث میشود که خوانندگان آثارش به درک تجربه فضاهایی تازه دست یابند، فضاهایی مملو از عناصر فرهنگی گذشته که به مدد زبان فرهیخته، لایه به لایه در رمانهایش گسترده میشوند. مکتب امین فقیری در رمانهایش واقع‌گرایانه و رئالیسم است و علاوه بر آن نویسنده از سبک و سیاقی خاص برای نگارش استفاده کرده است در این مقاله سعی بر آن است که با توجه به مبنا قرار دادن متن رمانهای «رقصندگان»، «پلنگهای کوهستان» و «زمستان پشت پنجره» سبک و شیوه نویسنده‌گی وی بررسی و تحلیل شود.

کلمات کلیدی

سبک، رئالیسم، رقصندگان، پلنگهای کوهستان، زمستان پشت پنجره

۱. استادیار، گروه علمی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور kheirandish1960@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات پیام نور شیراز

۱- مقدمه

امین فقیری متولد ۱۳۲۳ در شیراز، از جمله نویسندگانی است که با انتشار اولین اثرش، مجموعه «دهکده پرملال» توانست توجه منتقدان و علاقمندان به ادبیات داستانی را بخود جلب کند. پس از آن فقیری مجموعه داستانهای: تمام بارانهای دنیا، مویه‌های منتشر، کوچه باغهای اضطراب، کوفیان، سیری در جذبه و درد، سخن از جنگل سبز است و تبردار و تبر، غمهای کوچک، اگر باران ببارد، انگارهیچ وقت نبوده، بینم نبضتان میزند و همچنین سه رمان مورد بحث این مقاله را پدیدآورد. وی از معدود نویسندگانی است که به پیروی از جلال آل احمد و غلامحسین ساعدی در حوزه ادبیات اقلیمی- روستایی داستان و رمان نوشت. ترسیم فضای سنتی و مذهبی جامعه روستایی، نشان دادن وابستگی شدید مردم به زمین و آب، روایت کردن گرفتاری آنها در جنبه خرافه و آداب و رسوم دست و پاگیر خانوادگی و قبیله‌ای و همچنین موضوعات متنوع موجود در جامعه روستایی، آنها را با لحنی ساده و بسیار ملموس و محاوره‌ای (که یادآور شیوه روایت نقلها و قصه‌گوهای قدیمی است) تا حدی وی را از دیگر نویسندگان هم‌روزگارش متمایز ساخته و هر خواننده را متقاعد میکند که فقیری رانویسنده‌ای در اوج وقوع گویی بداند. وی با توصیفات واقع‌گرایانه و رئالیستی خود فضای جامعه روستایی را بخوبی تصویر کرد و در قالب رمان با طرح اعتراض بر ضد بی‌عدالتی اجتماعی، داستانهای روستایی را بیش از پیش مطرح ساخت و جزو نخستین افرادی بود که با شیوه بیان رئالیستی و واقع‌گرایانه داستان و رمان روستایی نوشت، با این تفاوت که نگاه وی بادقتی جامعه‌شناسانه و بیانی شاعرانه همراه بود. این ویژگی که شگردی ناب و تا حدی منحصر بفرد بشمار می‌آید در آثار فقیری باعث شد که بعدها مورد تقلید بسیاری از نویسندگان جوان و جویای نام دهه‌های پنجاه و شصت قرار بگیرد. از این زاویه، داستانها و رمانهای وی در تحول ادبیات داستانی مؤثر واقع شده است و به دلیل همین تأثیرگذاری در تکامل ادبیات داستانی، بویژه نوع روستایی و اقلیمی آن در ایران و به تبع آن در فارس، ضرورت دارد که به شیوه بیان این نوع ادبیات که بیشتر در رمانهای وی بازتاب دارد، پرداخته و سبک نوشتن وی در رمان واکاوی شود. شیوه پژوهش در ارائه این مقاله به شیوه تحلیل متن است که با مطالعه و فیش برداری از بخشهای مهم و برجسته رمانهایش، چگونگی نحوه بیان وی توضیح داده شده است. گفتنی است که درحوزه نقد آن اندازه که به داستانهای فقیری پرداخته شده، سبک و تحول سبکی رمانهای وی مورد واکاوی و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته و به نوعی در تحلیل محتوا و بیان شیوه و سبک نویسنده، کاری علمی و در خور انجام نشده است. در این مقاله که برپایه یافته‌هایی از رمانهای وی که دارای تشخیص سبکی و زبانی است، نوشته شده، سعی بر آن است که سبک و شیوه نویسندگی

وی بررسی گردد و در خلال آن به این پرسش اساسی و اصلی پاسخ داده شود که «سبک و شیوه فقیری در نگارش رمان چیست و برجستگیهای سبکی و زبانی تا چه اندازه در بیان مؤثر بوده است؟» هرچند که این رمانها با دیگر آثار داستانی او شباهتها و تفاوتهایی دارند. هر نویسنده برای بیان حرفهایش زبان عصر خود را به کار میگیرد که همواره زنده و در حال رشد و تکامل است. اگر نویسنده‌ای بخواهد به سبک گذشتگان بنویسد، ناگزیر نوشته خود را از چهره طبیعی خود خارج میکند. این زبان نویسنده است که اندیشه او را بیان میکند و آینه‌ای است که میتوان وی را در آن دید و شناخت: «شکی نیست که برای شناخت عناصر هر اثر ادبی، جز خود متن، چیزی در دست نداریم. یعنی «نشانه‌های کلامی یا نوشتاری» که بصورت واژگان در کنار هم نشسته‌اند تا در کنش خود به دلالت‌هایی معنایی منجر شوند.» (صدای خط خوردن مشق، سلاجقه:ص ۷)

هر نویسنده به شیوه مخصوص خود مینویسد که سبک او را میسازد. این درست است که زبان ترکیبی از کلمات و جملات است، اما تنها این دو عامل نیستند که خواننده را جلب میکنند و او را تحت تأثیر قرار میدهند. خواننده مشتاق کلمه و جمله نیست، آنچه خواننده را جذب میکند، شیوه گفتن و چگونگی قرار گرفتن کلمه‌ها و جمله‌ها در کنار یکدیگر است. این «چگونگی گفتن» است که سبک و یا همان شیوه نگارش نویسنده را تشکیل میدهد: «زبان در این سوی ادبیات است و سبک کما بیش در فراتر آن قرار دارد. سبک نویسنده، شکوه، زندان و تنهایی اوست. سبک یک فرایند بسته فردی، شفاف و بی تفاوت در برابر اجتماع است که به هیچ رو، حاصل گزینش یا کنکاشی در ادبیات نیست، بلکه بخش شخصی مراسمی آیینی است که از ژرفنای اسطوره‌ای نویسنده برمیخیزد خارج از مرزهای اختیاری او قرار میگیرد.» (درجه صفرنوشتار، بارت:ص ۳۶)

بهمین دلیل است که قبل از هر چیز سبک نویسنده باید مورد توجه و بررسی قرار بگیرد.

۲- خلاصه رمانها

در این مقاله پیش از آن که سبک رمانهای فقیری بررسی شود، خلاصه هر کدام از آنها می‌آید:

۲-۱- رقصندگان

مردی به نام باران در یکی از مناطق خشک و عشایر نشین جنوب ساکن است. بدلیل نیامدن باران و تمام شدن آذوقه گوسفندانش مجبور میشود به شهر برود و آنها را قبل از تلف شدن بفروشد، تا هم کمی پولش را برای پسرش بهمن که در شهر درس میخواند،

بفرستد وهم بابقیه اش بتواند چندگوسفند بخرد واز نو شروع کند. وقتی به شهر می‌آید و گوسفندها را میفروشد، جوانی موتورسوار به نام فرج دستمال پول را از او میگیرد و به سرعت دور میشود و بدین ترتیب تمام دارائیش ازدست میرود.

۲-۲- پلنگهای کوهستان

دختری بنام صنم در یکی از مناطق عشایر نشین جنوب فارس زندگی میکند، اما از سوی دو تن از مأموران پاسگاه آن منطقه، به وی تجاوز میشود، بهمین دلیل خود را درون چاه میاندازد و خودکشی میکند. بدنبال آن مردان عشایر به سرپرستی رستم خان و زیادخان تصمیم میگیرند که در مقابل این ظلم و بی حرمتی بایستند، شکایت میکنند و خواستار مجازات آنها میشوند، اما مسئولان پاسگاه این قضیه را نادیده میگیرند و به تقاضای آنان اعتنا نمیکنند، آنها نیز به پاسگاه حمله میکنند و بعد از قتل عام مأموران، بکوهستان میگریزند و هدف خود را دفاع از دین و آرمانهای دینی میدانند، اما در نهایت از سوی دولت بمباران میشوند و میمیرند.

۲-۳- زمستان پشت پنجره

داستان روایت عاشقانه بین زن و مردی جوان است، که در یک سفرکاری یکدیگر را میبینند و سخت دلباخته هم می‌شوند. در این رمان زن از همسرش جدا شده و با تنها دخترش نارسیس زندگی میکند و مرد با خانواده‌اش در شهری دیگر ساکن است، اما این عشق آنقدر عمیق و خالصانه میشود که زندگی بدون هم را نمیتوانند تحمل کنند. پس زن برای فرار از این وضعیت راهی سفری دور میشود و در آنجا بعد از دیدار یک ماهه با مرد و رفتن او، دچار بیماری مهلکی میشود و سرانجام هر دو در کشوری دیگر در آغوش هم میمیرند.

سبک در داستانهای فقیری دو دوره متفاوت را پشت سر گذاشته است. نخست: دوران **تکوین** سبک که نویسنده ویژگیهای نوشتاری خود را پیدا کرده است و دوم: دوران **تحول** سبک که نوع تفکر و نگارش او تغییر کرده است. در مورد ویژگیهای دوران تکوین سبک در آثار وی بویژه رمانهایش باید گفت که ممکن است هر کدام از آثار فقیری تمام ویژگیهای سبکی را باهم نداشته باشد و تنها بعضی از ویژگیها را بتوان در هر کدام از آنها یافت.

۴- دوران تکوین سبک در آثار فقیری

ویژگیهای سبکی رمانهای فقیری در این دوره در سه سطح: زبانی، ادبی و فکری دسته بندی میشود :

۴-۱- ویژگیهای سبکی در سطح زبانی

در سطح زبانی، سبک فقیری دارای سه ویژگی است که عبارتند از:

۴-۱-۱- نثر ساده و بی پیرایه

نثر فقیری در رمانهایش بدلیل سادگی و بی پیرایگی در برقراری ارتباط موفق است. معیار این ساده بودن، طرحهای بدون پیچیدگی، استفاده از کلمات بسیار ساده و نزدیک بودن نثر به شیوه گفتار عامه و زبان محاوره است. در هر بخشی از نوشته های وی آشکارا میتوان این سادگی را دید.

این سادگی در سطح زبانی، هم در داستانهای کوتاه و هم در رمانهای وی بخوبی دیده میشود و نه تنها نقطه ضعف بشمار نمیرود، بلکه یکی از نقاط قوتی است که در برقراری ارتباط نویسنده با عموم مردم، مؤثر بوده است. البته در آثاری که فقیری در قالب رئالیسم اجتماعی پدیدآورده، شیوه ساده نویسی و بی پیرایگی بیشتر نمود دارد، از جمله در رمانهای مورد بحث:

«شب رو درختهای نارنج پرده‌ای تیره کشیده بود. گنجشکها یکی یکی میآمدند روی شاخه های نازک درخت نارنج مینشستند و خیلی زود بخواب میرفتند. هیچ چراغی را روشن نکرده بود. خانه پر از اشباح بی نامی شده بود که از ریسمانهای نامرئی آویزان شده بودند و تاب میخوردند. اول چراغ اتاق را روشن کرد. بعد به آهستگی پایین آمد. در کفش کن توجهی به مرد اسب سوار نکرد. آمد از کنار کله سنگی عبور کرد، به فریادش وقتی نگذاشت. مهتابی دوتایی را روشن کرد. هوا دیگر سرد شده بود. برگشت درون اتاقش درها را بست و کتری کوچک راروی والر گذاشت. را دیوی کوچک راروشن کرد و بفکر فرو رفت. حتی زمانی که صدای پاهای حاجی باقر و خانم حیا را شنید از جا تکان نخورد. گویی لمس افتاده بود.» (رقصدگان، فقیری:ص ۹۶)

« شب هنوز آستن باران بود ابر آسمان را رها نمی کرد. بوی خاصی از طبیعت وزان بود. بوی گیاهان بی نام، گل‌های وحشی نادر، بوی خاک، بوی باران، بوی سبزه های نورسته، بوی سنگهای متلاشی، بوی جانوران موذی. بوی درختهای نخل... هوای دلگشایی نبود. اسبها شانه به شانه حرکت میکردند، از بیراهه میرفتند و احتمال تردد ماشین نبود. گاه از دورخیلی دور، وقتیکه دشت کران تا کران پیدا بود نه آنچنان آشکار، از دامنه بعید دشت، کور سوی نور چراغهای اتومبیلی میدرخشید و قطع میشد و این هیچ نگرانی نداشت. بیشتر از اینکه جیب ژاندارمری به آنها برخورد کند واهمه داشتند.» (بلنگهای کوهستان:ص ۵۲)

«نگاهم به سقف شیبدار میخ شده است. تا لحظاتی نمیتوانم کشف کنم که کجا هستم، گیجم، اصلاً کجا هستم؟ چند تار مو را که بصورت چسبیده است، جدا میکنم، پوست

صورت‌مور مورمور میشود. حتماً گریه کرده‌ام. هر وقت یک مرد گریه کند مطمئناً چاره‌ای برایش نمانده است. سرم را بر میگرددانم. روی صندلی لهستانی نشسته است. پایش را اینطرف و آنطرف گذاشته و سرش را روی دستها گذاشته است، چه تابه‌های زیبایی دارد موهایش، حلقه‌های درشت. چشمان شیطان‌ش روی هم است.» (زمستان پشت پنجره: ص ۲۰)

۴-۱-۲- استفاده از واژه‌های محلی

در اکثر آثار فقیری میتوان رگه‌هایی از بومی‌گرایی و توجه به واژه‌های محلی را یافت. بسیاری از واژه‌های لهجه شیرازی و روستاهای اطراف شیراز و کرمان را در آثار خود وارد کرده و بعنوان یکی از شاخصترین نمایندگان ادبیات اقلیمی و بومی شناخته میشود. در مجموعه داستانهای فقیری بکارگیری واژه‌های محلی، داستان را واقعیت‌تر و به زندگی عادی مردم نزدیکتر میکند، هرچند که در رمانهایش از این واژه‌ها کمتر دیده میشود.

با وجودیکه رمان «رقصندگان» در حوالی شیراز و لار اتفاق افتاده و زبان ساده و بی‌پیرایه مردم شیراز را بخود گرفته، اما دایره پراکندگی واژه‌ها در این اثر محدود است و بکمتر از پانزده لغت و اصطلاح میرسد و در رمان پلنگهای کوهستان هم با وجودیکه درباره عشایر استان فارس است، بازهم سیزده واژه محلی بیشتر در آن بکار نرفته است و نهایتاً در آخرین رمان چاپ شده وی «زمستان پشت پنجره» تنها یکی دو نام از محل‌ها یا مکانهای اطراف شیراز و تعدادی اندک از واژه‌های محلی را میتوان یافت.

مقایسه اولین کتاب داستان (دهکده پرملال) با آخرین رمان (زمستان پشت پنجره) نشان میدهد که نویسنده زمانی که با جامعه روستایی ارتباط بیشتر و طولانی‌تری داشته، بیشتر تحت تأثیر واژه‌های بومی شیراز و کرمان قرار گرفته است. ترسیم فضای روستایی و بومی در رمانهای فقیری، او را بحق در شمار نویسندگان بومی و اقلیمی قرار میدهد. وی توصیفهای بسیار زنده و زیبایی از روستاها یا مکانهای روستایی و همین‌طور سیاه چادرها بدست میدهد و جزئیات زندگی عشایر را با زیبایی و جذابیتی خارق‌العاده وصف میکند و این یکی از ویژگیهای بارز و شگردهای نویسندگی فقیری محسوب میشود، او علاقه‌ای خاص به روستا دارد، و هنوز هم دلبستگی وی به بومی‌گرایی، طبیعت روستا و شاعرانه بودن تصاویر، در آثارش بازتاب تأمل برانگیزی دارد. برای پرهیز از کلی‌گویی به نمونه‌هایی از واژه‌های محلی اشاره میشود:

«گاه میشد که مدت زمانی دراز به گله کوچک که درون تاش گرفتار بود نگاه

میکرد» (رقصندگان: ص ۱۲) (تاش: حصار چوبی آغل)

«تقی پالوده‌ای، پشت جوطی ایستاده بود و به اختر خانم نگاه میکرد» (همان: ص ۱۴۲)

(جوطی: ظرفی استوانه‌ای که در آن پالوده یا بستنی درست میکنند).
«رستم به اسبش نگاه کرد که در تاریک روشن غروب خوش قامت و کشیده با یالهای افشان و دمی چون پیک خرمای پیر ایستاده بود» (همان:ص ۱۱) (پنک:شاخه نخل)
«مقدار زیادی مسکه را که در دوغ انداخته بودند در ظرفی محفوظ درون خورجین اسب گذاشتند.» (همان:ص ۵۱) (مسکه: کره)
«پس پوزارش را مرتب کرد و به راه زد» (همان:ص ۱۹۳) (پوزار: کفش)
«صدای گنجشک ماده‌ای که خوراک بدهان جوجه‌هایش که چیریک‌چیریک میکردند، می‌گذاشت.» (همان:ص ۷۹) (چیریک زدن: صدا و ناله التماس آمیز)

۴-۱-۳- استفاده از جملات کوتاه

آوردن جملات کوتاه و پشت سرهم در رمانهای وی تبدیل به یکی از ویژگیهای سبکی او شده است. «رقصندگان» که اولین رمان اوست با چند جمله کوتاه شروع میشود، گویی میخواهد خواننده را با جملات کوتاه، بخواندن ترغیب کند. بنظر میرسد محیط جغرافیایی روستا، گویش روستایی و سادگی ابتدایی محیط در کاربرد جملات کوتاه موثر بوده است. «ایجاز در کلام و جملات» نوعی یک شگرد در شیوه نویسنده فقیری بشمار می‌آید، بطوری که در اکثر نوشته‌ها و داستانهایش از آن بهره گرفته است. بدیهی است که نویسنده در جاهایی که نیاز به توصیف و توضیح بیشتری داشته با دقتی خاص از جملات بلند و طولانی استفاده کرده است، اما چون بسامد جملات کوتاه در بیشتر آثارش فراوان است، او را میتوان نویسنده جملات کوتاه دانست:

«پشت سرخود را نگاه کرد، دشت فراخ و باز، در نظرگاهش افتاده بود. هیچ چیز نبود که مانع دیدش بشود. همه چیز درست و بقاعده سرچایش قرار داشت. اما- نه! فکر کرد آنطور هم که میاندیشید هیچ چیز سر جای خود قرار ندارد. لحظه‌ای به سیاه چادرش که مانند لکه‌ای نامانوس کف دشت افتاده بود، نگاه کرد.» (رقصندگان: ص ۱)

«همه به دیدار زیاد خان آمدند. قافله‌ای در راه بود که طایفه زیاد خان بودند. زنش و دیگر زنهای ایل. از زیر پایشان خاک به هوا بلند بود. چند پیرمرد سوار الاغهایشان بودند و دیگران پیاده ره میسپردند. باران گرمسیری دوام ندارد.» (پلنگ‌های کوهستان: ص ۲۱)

«آبی بصورت میزنم. راه میروم، مینشینم. شکلاتی را بدهان میگذارم. نه خوشمزگیش حالیم میشود نه شیرینی مطبوعش را. آنچه در ذهنم میگذرد بسیار مهمتر از شیرینی یک شکلات است.» (زمستان پشت پنجره: ص ۷۶)

۴-۲- ویژگی‌های سبکی در سطح ادبی

در سطح ادبی دو ویژگی در آثار فقیری قابل ذکر است: تصویرسازی و توصیف شاعرانه

۴-۲-۱- استفاده از تصاویر

فقیری در رمانهای خود با وصف طبیعت، انسانها، مکانها، حالات، موقعیتها و سایر مظاهر زندگی تصویرهای زیبایی می‌آفریند. این تصویرها معمولاً جای زیادی را در داستان اشغال نمیکنند، اما بسیار اثرگذار و متناسب با حال و هوای داستانند. این تصاویر تنها به یاری چند واژه، چهره‌ای نشان میدهند که گاهی دوست داشتنی و جذابند گاهی هم رقت‌انگیز و انزجار آور. نویسنده در ترسیم چهره‌ها زیاده روی نمیکنند، اما با اشاره چند قلم، طرح چهره، حالت، مکان یا موقعیتی را پی میریزد: «برهای تیره آسمان را پر کرده بودند. همه چیز طبیعت به رنگ سربی سیر در آمده بود. دنیا خلاصه شده بود در قطره بارانی که قرار بود بچکد. فاصله بین زمین و آسمان بسیار کم شده بود. باران سرش را درون ابرها فرو کرده بود. انگاری زمین تشنه و ترک ترک است. انگاری فقط او حق دارد ابرها را بنوشد.» (رقصندگان: ص ۴۶-۴۷)

۴-۲-۱-۱- تصویر فقر

تصویر فقر در رمانهای فقیری جای ویژه‌ای دارد، چرا که فقیری بدلیل شغل معلمی و زندگی در روستا و بعدها نیز خدمت در شهرستانهای کوچک و یا محله‌های محروم شهر، همیشه با مردمی که با فقر دست به گریبان بوده اند، نشست و برخاست داشته و همین امر او را با فقر عمیق مردم آشنا کرده است. مردمی که به نان شب محتاج و خرج تحصیل کودکانشان برایشان دشوار بود. نویسنده از فقر و جلوه‌های زشت و دردناک آن در میان مردم اندوهگین میشود و رنج میبرد و با روحیه حساس و شاعرانه، شکاف عمیق طبقاتی و اقتصادی موجود در جامعه را با اندوه و درد توصیف میکند.

در رمان «رقصندگان»، زندگی گروهی از مردم بستگی به عوامل طبیعی و محیطی دارد. بخشی از ماجراهای این رمان در میان عشایر رخ میدهد و بخشی از آن در زندگی شهری اتفاق میافتد، اما توأم با فقر و بیداد، با این تفاوت که در زندگی شهری بدلیل مشکلات اجتماعی و توقعات موجود، گاهی صفات انسانی کمرنگتر میشوند و افراد برای رسیدن به خواسته‌های خود دست به هرکاری میزنند.

برای مثال در این رمان، باران که نقش اصلی را ایفا میکند، تمام داراییش که تنها چند گوسفند است، درگیر و دار نیامدن باران از دست میدهد و با آنکه نیامدن باران برایش حکم

مرگ دارد، اما با شرافت و صبوری شرایط سخت خشکسالی را میپذیرد و سعی میکند، امیدوار باشد:

«از پنج خانواری که در آن منطقه زندگی میکردند، وضع باران از همه بدتر بود. هیچ ممر درآمدی نداشت. هر وقت که احتیاج به پول داشت، مجبور بود گوسفندی بفروشد. آن هم به چوبداریهایی که گاه بیگاه آنجا پیدایشان میشد. مدتی بود که چوبدارها سراغ آنها را نمیگرفتند. گوسفندها لاغر و رنجور بودند. خریدار چندانی نداشتند، وضع گاه و جاشیر خراب شده بود...» (همان: ص ۲۱)

«آبناز جواب نداد. آن نسیمی که یأس میآورد، دوباره در جاننش وزیدن گرفت. اندیشید که چطور میشود بهمن سر بی شام زمین بگذارد. او دارد در وحشت شهر چه میکند. البته ما که باشیم دنیا هم هست. اما بیشتر نمیخواهم مزه گرسنگی را بکشم. من از فقر وحشت دارم. از نیستی وحشت دارم...» (همان: ص ۵۱)

همانطور که از این دو مثال پیداست، رمان «رقصندگان» بر پایه فقر اجتماعی بنا شده و کل شخصیت‌های اصلی داستان از فقر و تنگدستی و گرسنگی شکایت دارند و برای فرار از این وضعیت داستان را به پیش میبرند. حتی قسمت میانی رمان که درباره اختر خانم و پسرش فرج شکل گرفته، فرج برای فرار از فقر، مادرش را مجبور به فروش کلیه میکند:

«این بار فرج آرام شد و همانطور که به درخت‌ها نگاه میکرد خیلی آهسته گفت: او یک کلیه تو رو خریده دوپست تومن. آب تو دهنم خشک شد. به لته پته افتادم. گفتم: کلیه چیه دیگه؟» (همان: ص ۱۲۴)

باآنکه دررمان «پلنگهای کوهستان» فقر مسأله اصلی نیست اما میتوان رگه‌هایی از فقر را در آن دید:

«شانزده سال که بیشتر ندارد، اما هیچگاه به فکر پیدا کردن همدمی نیفتاده است، چون فقرامان نمیدهد. مجال نمیدهد. انگار او پیوندش را با خاک برشته و خورشید سوزان بسته است.» (پلنگهای کوهستان: ص ۶)

۴-۲-۱-۲ تصویر طبیعت

گاهی تصویرسازی فقیری طبیعت را بر کاغذ سپید نقش میزند و خواننده گویی وسط دشت یا کنار رودخانه ایستاده و یا نظاره‌گر ابرها و نور طلایی خورشید است. توصیف و تصویرسازی فقیری از طبیعت فقط بخاطر زیباییهایی زمین و آسمان و حس شاعرانه آن نیست، بنظر میرسد نویسنده سعی دارد آنجا که در داستان به تلخی میرسد و شخصیتها به نوعی درد میکشند یا ظلم میکنند، به انسانها یادآوری کند که همیشه در کنار زشتیها،

زیباییهای زمین و آسمان وجود دارد و بهتر است به زیبایی بیندیشیم و زیبا عمل کنیم و از انرژی گرم و سرشار زندگی زمین و آسمان بهره ببریم :

«الان است که کلاغها روی شاخه‌ها و برگهایم بنشینند، اگر قرار باشد که پاییز باشد، باید برگها کم‌کم تکیده باشند. با چوبهایی که به من نواختند گردوهایم را پریشان کردند و به اطرافم پاشیدند. حالا شاید چهار پنج برگ داشته باشم. اگر کلاغها امروز غروب به مهمانی من بیایند شاید میوه‌هایی سیاه و زشت از شاخه‌هایم آویزان شوند.» (همان: ص ۹۲)

«تا ظهر همه چیز درست و بجا بود. خورشیدی بود که گرمای ملایمش جان را سرشار از رخوت و شادی میکرد و آسمان آبی آبی بود بدون یک لکه ابر، اما بعد از ظهر باد توفنده‌ای شروع شد. زمین و آسمان درهم شد. تشخیص غبار مشکل بود که از زمین به آسمان میرفت.» (همان: ص ۳)

«انگار طوفان وانشسته است، دیگر ذرات ریز ماسه‌های کنار دریا به شیشه نمیخورد، باد خوابیده است. شاخه درخت بی‌نام آرام گرفته است، تاریکی ملایم خاکستری رنگ سراسر ویلا را پوشانده بود، کنون جایش را به روشنایی دلپذیری داده است.» (همان: ص ۵۷)

۴-۲-۱-۳ تصویر مرگ

مرگ نیز در رمانهای نویسنده به تصویر کشیده شده، اگر چه تصویری دردناک است، اما فقیری مانند نویسندگان واقعگرا آن را جزیی از واقعیت‌های زندگی میدانند. او نمیخواهد فقط مرگ را به تصویر بکشد تا دل خواننده را بسوزاند و اشک او را در بیاورد، بلکه چون اجتماعی میاندیشد و به درد مردم اهمیت میدهد، مرگ را برای عبرت زندگی و زندگان تصویر میکند نه برای زیبایی داستان:

«یادش به آن زمانها افتاد که طبیعت آنها را به ساقه‌ ترد و آبدار و خنک ریواسی میهمان میکرد و درست ریواس در نامطمئنترین اشکفته‌ها میروید که گاه گاه مرگ همانند سایه‌ عقابی تیز چنگ بر فراز سرش در می‌آمد و او آن دلهره‌ها را از طعم ریواس دلپذیرتر میدید... اما اکنون نه مزه‌ ترش ریواس دهانش را به آب میانداخت و نه در اندیشه‌ مرگ بود که هر لحظه با لغزش بی محابای سنگی از زیر پایش میتوانست او را بنوازد. نفهمید که چگونه در این سن توانسته است به مرگ این چنین مهربان برخورد نماید. مرگ به مثابه‌ موهای ریز سرتاسر بدنش بود که گاه بگاہ سیخ میشدند. اندیشه‌ مرگ در لابلای شیارهای مغزش نیز خانه کرده بود.» (همان: ص ۱۲ و ۱۳)

«سر جایش نشست. ابرها پایین آمده و تیره‌تر به نظر میرسیدند. همه چیز درهم بود. سرش دوار گرفته بود. چرا صنم باید خودش را درون این چاه ویل پرتاب کند؟ چاهی که به

ابدیت منتهی میشد و خیال زاد و درون چاه جز بدبختی هیچ چیز نبود...» (پلنگ های کوهستان : ص ۶)

«سحر بلند شد که دست نماز بگیرد که اولین گلوله او را مثل درختی از بیخ کند و بزمین انداخت. بعد بمباران بود. خمپاره بود. صدای هواپیما میآمد. صدای جیغ زنها و ولولۀ کودکان همه چیز را درهم آشفته بود. چند نفر خودشان را بکوه زدند که تیر خوردند. خاک و خون درهم شده بود.» (همان: ۲۳۷)

«زن و مرد ابدی، دست درگردن هم در عمق آبهای جاویدان ساحلی. زیارتگاه هر ساله کسانیکه فقط بعشق میاندیشند. شبهای زمستان گرد آتشی که ژوزف جلو دکه اش بر پا میکند همیشه جماعتی گرد میآیند تا ژوزف از زن و مردی غریب و عاشق بگوید و چشمانش در تالو شعله های آتش بدرخشد.» (زمستان پنجره: ص ۱۶۱)

۴-۱-۲-۴ تصویر شادی

شادمانی در رمانهای فقیری به شکلی گذرا دیده میشود، در زندگی مردم پیرامون او یا شادمانی نیست، و یا آن قدر گذر است که نیازی به بازگوکردنش نمی بیند. شادی در رمانهای او همواره با حسرت همراه است و این ویژگی فقیری را به آسانی از بقیه نویسندگان جدا میسازد. با اینهمه گاهی نیز تصویر لبخندی زیبا در میان انبوه غم، یا تصویر دیدن فرزند در رمانهایش ایجاد شادی میکند: «این عوض شدن هوا روی پرواز پرنده ها نیز اثر گذاشته بود. آدم شادی را در بال بال زدن آن ها نیز حس میکرد.» (پلنگ های کوهستان : ۳)

«عشق من، در این سالها، عجب عشقی میشود، بنیان کن و خیره سر، خندید. من هم خندیدم. گفتم: وقتی میخندی چال کوچکی زیرگونه سمت چپت میافتد، این همان «آنی» هست که تو داری. خدا بگویم چکارت کند مرد! اسیر عبیدم کرده ای و نشسته ای کنار و به روزگرم میخندی؟ این حرفها را هم با خنده میگفت...وای چه زیبا میخندید. دلم از شادی و اندوه پر میشد.» (زمستان پشت پنجره: ص ۱۲ و ۱۳)

۴-۱-۲-۵ تصویر حیوانات

فقیری در روستا از نزدیک با حیوانات آشنا بوده و تصویرهایی که از آنها بدست میدهد بسیار طبیعی است: «گفت که این خاک نباید راحتی برای یک لحظه هم اسیر خود ببیند. همانند آهوی رمیده ای که معلوم نیست پاهایش زمین را لمس میکنند یا نه! پرواز کرد. اسب عربی خان در رویاهای کودکیش به ناگهان دردشت چشمانش پدیدار میشد و چون شهابی ناپدید میگشت...یادش آمد که گوسفندها چگونه جوانه های «باریش» را میچوند و از خوشی سرشان را به چپ و راست میگرداندند.» (رقصدگان: ص ۷ و ۴)

«رستم به اسبش نگاه کرد که در تاریک روشن غروب خوش قامت و کشیده با یالهای افشان و دمی چون پنک خرمای پیر ایستاده بود، سم زمین میکوفت.» (پلنگهای کوهستان: ص ۱۱)

۴-۲-۱-۶ تصویر تقابل شخصیتها در رمان

نویسنده بخوبی کنشها و واکنشهای افراد را نسبت به یکدیگر تصویر میکند. در اکثر مواقع این تصویرها بحدی زنده و جاندارند که گویی نویسنده در عالم واقع این برخورد زیبا، این جدال زشت و یا این واکنش خنده آور رادیده است، بعنوان مثال در توصیف و بازنمایی این صحنه‌ها نویسنده استادانه کوشیده است:

«فرخنده گفت: من هرچه به خانجان میگویم لام از کام حرف نمیزند. میگوید تا ده پانزده روز دیگر گاه و جاشیر داریم. شاید باران بارید. آبناز نتوانست جلو خودش را بگیرد و گفت: اما ما تا دو روز دیگر بیشتر گاه و جاشیر نداریم. رخساره گفت: باران تو میدانده که چیکار میکند، هم زرنگ هست و هم جریزه دارد. آبناز نوعی تمسخر در حرفهای رخساره میدید. چون زیبایی رخساره کم از او نبود. شاید هم در بعضی از حالات از او سرهم بود. رخساره دختر عموی باران بود. آبناز سرش را زیر انداخت، اما خیلی زود وسوسه شد که جوابی درخور، به رخساره بدهد. اگر باران عرضه بی میداشت باران میبارانید. رخساره از این جواب اندیشناک شد. او اصلاً قصد شوخی یا توهین را نداشت. کم کم رگه‌های خشم از گردنش بطرف صورت هجوم آورد. چه خیال کرده‌ای؟ فکر میکنی همه چیز تقصیر باران است. تو که اینجاها پیدایت شد همه چیز یک جور دیگر شد اصلاً از کجا آمدی...؟ رخساره خیز کرد. از چشمانش شعله خشم و سرخوردگی میبارید... بی بی فاطمه از جا پرید. فریادش را بلند کرد. خجالت نمیکشید شماها! ...» (رقصندگان: ص ۲۹ و ۳۰)

رمان رنگ مایه‌ای از روان‌شناسی دارد و با مهارت، رفتار یک انسان روان رنجور را مقابل دیده خواننده توصیف میکند. فقیری بیشتر مواقع، در به تصویر کشیدن کنشها و واکنشهای شخصیت‌های داستانی موفق بوده و تقابل آنها را به زیبایی بیان میکند.

۴-۲-۱-۷ تصویر مکانها

در برخی از داستانها فقیری خانه، روستا یا اتاقی را جان میبخشد و مقابل چشمان خواننده بنا میکند، مکانهای به تصویر کشیده شده، بیشتر روستایی، خراب و فقیرانه است، اما آنجا که از بناها و مکانهای شهری تصویر میسازد، علاقمند به سنت و دیرینگی فرهنگی زادگاه خویش است و وابستگی خود را در ترسیم درکها، پنج دریاها، حوضهای قدیمی و زیرزمینهای کهنه از یاد نمیبرد:

«بیژن در پتو خوابیده است. پتو کوچک است. یکسر طنابش به تیرک وسط چادر گیر کرده و سر دیگر به یکی از بندهای چادر گره خورده است. توی چادر دو سه چمدان آهنی است و چند رختخواب پیچ. یک قالی دیگر لوله شده و گوشه ای گذاشته شده است.» (همان ص: ۱۵)

«خانم حیا بدون این که روسریش را سرکند از پله ها پایین آمد و روی لبه حوض نشست، حوض گود بود. کله سنگی کنار حوض با دهان باز او را مینگریست. وقتی به اونگاه میگرد اسیرش میشد.» (همان: ص ۸۹)

۴-۲-۲ وجود توصیفات نیرومند و عناصر شاعرانه

فقیری توجه عمیقی به واقعیتهای اجتماعی دارد. در بسیاری از داستانهایش، آنجا که نویسنده طبیعت، کوه، دشت، گل، آب، ابروآسمان را میبیند و به توصیف آنها میپردازد، ناگهان قلمش بسوی نثری شاعرانه میلغزد، این توصیفات بیشتر به شعر نزدیک است تا به نثر. نویسنده شعری را به نثر میسراید و با چرخشی آرام بسوی شاعرانگی حرکت میکند. بطور کلی هر جا که فقیری دست به توصیف زیباییهای طبیعت زده است، اندیشه او از واقعگرایی به سمت شاعرانه گویی چرخیده است. با آنکه این چرخش کوتاه است، اما بسیار نیرومند و تأثیرگذار است. این توصیفات نیرومند به یاری دو ابزار تشبیه و استعاره بیشتر خود را نشان میدهد:

۴-۲-۲-۱ تشبیه

« لحظه ای ساکت شد و به چند قطعه ابرخاک آلود نگاه کرد. ابرها به شکل پنبه های کثیف بودند.» (تشبیه حسی به حسی) (همان: ص ۶)

«به ناگهان آشکار شدند با چراغهایی که مثل ستاره هایی بودند که در دل غروب تیره بزمین افتاده باشند.» (تشبیه حسی به حسی) (پلنگ های کوهستان: ص ۵)

«گفته بودم که چشمانش شیطان است. رنگ آفتاب خورده و بخصوصی دارد.» (حسی به عقلی) (زمستان پشت پنجره: ص ۲۰)

۴-۲-۲-۲ استعاره

«فکر میکرد در این بلندی میتواند ابرها را با نام بخواند. ریش ابرها را میگیرد و آنها را از کنار خود بیرون میکشد.» (استعاره مکنیه) (رقصندگان: ص ۷)

«صبح از پشت کوه به یکباره سرازیر شد. همه جا را روشنی گرفت.» (استعاره مکنیه) (پلنگهای کوهستان: ۱۴)

۴-۳ ویژگیهای سبکی در سطح فکری

در سطح فکری چهار ویژگی سبکی در داستانهای فقیری وجود دارد که عبارتند از:

۴-۳-۱ حضور ابر و باران بعنوان یکی از اجزای ضمنی در رمانها

همانطور که غم و اندوه و وصف رمانتیک طبیعت جزء تار و پود رمانهای فقیری است، وجود ابر و باران به موازات غم، دریافت این رمانها دخالت دارد. توصیف شاعرانه و اندوهناک طبیعت، فضای رمانها را غم آلود کرده است و ابر و باران اجزایی هستند که در غم انگیز کردن رمانها دخالت دارند. فقیری از ابر و باران گله میکند و در ضمن آنها را دوست دارد. گویی رمانهایش بدون «ابرو باران» چیزی کم دارند. وی ابر و باران را بعنوان دو نماد وارد رمان میکند و از آنها جهت ساختن یک فضای تلخ و غم آلود بهره میبرد. هر سه رمان فقیری با ابرو باران شروع میشود، اما در «رقصندگان» نیامدن باران مسأله اصلی است، نیامدن باران یعنی فقر و گرسنگی و آوارگی، بخصوص برای شخصیت‌های رمان که عشایرند. در این رمان نام شخصیت اصلی داستان باران و نام همسرش آبناز است که نام هر دو با باران ارتباط معنایی و لغوی دارد و به نوعی خواننده را با نام باران غافلگیر میکند تا بتواند آنچه را که میخواهد بگوید:

«آن هجوم آبی، آن وقاحت آبی که چشمانش را به آزار خو میداد، با دشنة کینه میتواند همه چیز را از هم بدراند. چگونه؟ چرا؟ پس باران کجاست؟ در آسمان چشمانش که همه چیز بخار شده است، آنچنان درهم توفنده و آشفته شده بود که گویی تحمل هیچ محدودیتی را ندارد.» (رقصندگان: ص ۵)

«ناگهان درهم توفید. بلند شد. چون فتری از جا در رفت. چوب دستش را محکم بین انگشتانش میفشرد. پس این باران کجاست؟ این ابرهای لعنتی کجا هستند؟ دو سه قطعه ابر گرد گرفته و خاک آلود به تن آسمان چسبیده بودند. پس بقیه تان کو؟ مگر شما زاد و ولد ندارید؟ دنباله ای ندارید؟ پس آمده اید اینجا چکار؟ باران از شما هراسی ندارد. اگر خیال کرده اید آنجا مثل پیرزنان چسبیده اید و به من دهن کجی میکنید کور خوانده اید. باران بیدی نیست که از این بادهای بلرزد. باران! باران صدا در ضمیرش تکرار شد. فکر کرد پژواک روح ناآرامش است. فکر کرد کوه دارد مینالد. اما باران کجاست؟ باران، باران؟» (همان: ص ۶ و ۷)

همانطور که ملاحظه میشود این بخشی از ابتدای رمان است که با ایجاد ارتباطی قوی خواننده را میان دو واژه باران درگیر میکند و از جذابیت‌های رمان بشمار میرود، و بعد هم معلوم میشود که کل رمان حول محور باران میچرخد. در بسیاری از قسمتهای این داستان نیامدن باران برابر با مرگ است، همانطور که گریبان باران شخصیت اصلی داستان را گرفت و باعث شد که تمام زندگیش را از دست بدهد: «چی شده آبناز؟ نکنه بچه سوم تو راه داری؟»

آبناز غمگین به برکه کوچک نگاه کرد. نه بی بی بچه کجا بود. به آب که نگاه میکنم دلم میخواهد آتش بگیرم. فکر کن اگر آب خوردن نداشته باشیم چه میشود؟» (همان: ص ۲۸)

رمان «پلنگهای کوهستان» هم با باران و ابر شروع میشود و با هوایی توفانی که خبر از حادثه ای تلخ میدهد:

« تا ظهر همه چیز درست و بجا بود. خورشیدی بود که گرمای ملایمش جان را سرشار از رخوت و شادی میکرد و آسمان آبی آبی بود بدون یک لکه ابر، اما بعد از ظهر باد توفنده ای شروع شد. زمین و آسمان درهم شد...» (پلنگهای کوهستان: ص ۳) در «زمستان پشت پنجره» نیز ابر و باران فضای حاکم بر داستان را میپوشاند: «آنگاه گفتیم: «باران» ابر انبوهی فراهم شد. وقتی بسیار بسیار گریستیم، ابرها سینه آسمان را رها کرده و رفته بودند، و بعد نشستیم و زانوی حسرت بغل کردیم. دریا آرام بود و خون خورشید لخته لخته روی آب ریخته بود. نگاه تاکشیده میشد در چشمه خورشید، گویی حبابهایی در مردمک چشم میترکید... غروب که از کنار دریا آمدیم خورشید در حوضچه ای از ابر غرق میشد.» (زمستان پشت پنجره: ص ۹۸)

۴-۳-۲ وجود رگه های غم و حسرت در متن داستا نها

عموماً فضای اغلب داستانهای فقیری اندوهناک و حسرت بار است. غم در رمانهای وی نیز حضور دارد و در بافت آنها تنیده شده است. با رگه هایی از اندوه و حسرت آغاز میشود، جریان مییابد و پایان میپذیرد، حتی موضوعات شاد درکشاکش قلم فقیری با گردی از اندوه پوشانده میشوند. نویسنده به حال کودکان و بزرگترهایی دل میسوزاند که تغذیه درستی ندارند، با فقر دست و پنجه نرم میکنند، از بیماری و نبود بهداشت میمیرند، بیسواد هستند و برای رهایی از فلاکت و بدبختی یار و یآوری ندارند، او از ظلم پول دارها، اربابها و باسوادهای رند و حقه بازی که کلاه اکثریت را با مهارت برمیدارند، رنج میبرد. این غم اجتماعی با غم اقتصادی (فقر) عجین میشود و تار و پود آن بهم گره میخورد. ظلم، فقر و جهل با همکاری یکدیگر، انسان را به زمین میزند و نویسنده که از نزدیک شاهد این زورآزمایی نابرابر است، از همه چیز دلگیر میشود:

«در مدرسه باز شد و آقای حیدری وارد شد. با مش صدرلله سلام و علیک کرد. درضمن سرفه هم امانش نمیداد. مش صدرلله گفت: هنوز خوب نشدی؟ نه دوا و دکتر حسابی میخواود. این پولها از نون کمی دیگه زیاد نمییاد. مش صدرلله گفت: دکترها چی میگن؟ چه میدونم یه حرفهایی میزنن. خب علاجی دوابی، هیچ کاری نمیکنن؟ افاقه نمیکنه، طاقچه افاق پرازشیشه های شربت، انگار آبی که ریخته بشه روی شن.» (رقصدگان: ص ۱۹۱)

با آنکه غم در داستانها و رمانهای فقیری ابعاد مختلفی بخود میگیرد اما این غم جهانی نیست. او مستقیماً خود را در معادلات سیاسی جهان شرکت نمیدهد و بیانیه صادر نمیکند و در پی انتقامگیری از ستمکاران و ظالمان جهان نیست. در رمانهای وی غمها به دو گروه عاطفی و اجتماعی تقسیم میشوند:

۴-۳-۲-۱ غمهای عاطفی

غمهای عاطفی شامل غم غربت و تنهایی، بیماری و مرگ، دوری از دوستان، غم غربت و نوشتاری است:

۴-۳-۲-۱-۱ غم غربت و تنهایی

در همان ابتدای رمان «رقصندگان» بوی غم و حسرت همراه با بوی نم باران، فضای رمان را کاملاً پر کرده است. این فضا در هر سه قسمت دیده میشود: غم مردی از نیامدن باران، غم زنی از نداشتن همسر، غم مادری که فرزندش او را به نوعی رها کرده و بدلیل نبود امکانات، برای تحصیل، به شهر آمده است:

« بهمن یک لحظه از غفلت پیرمرد استفاده کرد و از سکو دور شد. بغضی گلپوش را در هم میفشرد. چند صباحی بود که به این روز افتاده بود. احساس ترس و حقارت تمام وجودش را گرفته بود...» (همان: ص ۱۷۹)

«باید چیزی را که رفته رفته در چشمانش میروید باور کند؟ دختر یتیم عمو حجت، میگفتند معلوم نیست که پدر و مادرش کی هستند و از کجا آمده است.» (پلنگ‌های کوهستان: ص ۵)

۴-۳-۲-۱-۲ غم مرگ دیگران

در رمانهای فقیری، زندگی شماری از شخصیتها به شکلی پیچیده و درهم، با مرگ گره خورده است. بهمین دلیل شخصیتها همواره دچار یک احساس ترس توأم با درد و ناراحتی هستند: «آبناز حیران ایستاده بود، نمیدانست نگاهش را به کجا میخ کند. گویی که نگاهش لیزشده بود نگاهش از روی همه چیز سر میخورد. اگر مرگ در میان آنها بیفتد؟ اگر همسایه‌ها بفهمند... اگر... درد و مرض همه جا پخش شده است.» (رقصندگان: ص ۱۸)

«...رستم سر چاه آمد. وقتی دهنه عریض و تاریک چاه را دید بی اختیار نالید دختر معصوم چه کسی پرپر کرد؟... جانماز را جمع کرد و زن جوانش گلپری، پیاله ای شیر را به دست او داد. چهره زن از گریه به حالتی دیگر درآمده بود. چشمانش سرخ سرخ بود.» (پلنگ‌های کوهستان: ص ۹ و ۱۵)

۴-۳-۲-۲ غمهای اجتماعی

غمهای اجتماعی ناشی از فقر، جهل، بیسوادی، ظلم، نبود بهداشت و بیکاری... نیز از مقوله‌هایی هستند که فقیری در پرداختن رمانهای خویش به آنها توجه داشته است. شخصیت‌های رمانهای وی بدلیل تحمل فشارهای روزگار سعی میکنند افراد اطراف خود را خوب ببینند و همین امر باعث میشود که در آنها حس همدردی شکل بگیرد: «مدت زمانی بهمین گونه به او نگریست. دلش برای تنهاییش میسوخت. دلایل اینکه او را دوست بدارد و برایش دلسوزی کند، بسیار بود. خانم حیا گفت: گفتم به حاجی بگم چند کلمه با او حرف بزند. چرا که آنقدر تو رو نچرکونه، یک زن تنها را به امید خدا ول میکنه و میره، فکرت نیست، دنبال کارهای خودش، اصلاً بعضی اوقات یادش میره مادری هم داره» (رقصندگان: ص ۹۸)

۴-۳-۳ واقعه‌گرایی و توجه به موضوعات و مضامین اجتماعی

یکی از خصوصیات سبکی فقیری، توجه گسترده او به مسایل و مشکلات اجتماعی، بویژه جامعه روستایی است. نویسنده بعلمت اینکه خود سالهای متمادی میان روستاییان زیسته و زندگی آنها را از نزدیک دیده، با دردها، رنجها، شادیها و فراز و نشیبهای زندگی آنان آشناست. انعکاس این عوامل موثر که رویکردی اجتماعی و جامعه‌شناسانه دارد، رمانهای او را واقعیت‌ر کرده است. او همچنین زندگی شهری را بخوبی میشناسد و پستی و بلندیهای این نوع زندگی را بخوبی نشان میدهد.

مکتب فقیری در رمانهای «رقصندگان» و «پلنگهای کوهستان» واقعه‌رایانه است، اما در رمان سوم بسوی جریان سیال ذهن پیش میرود. هرچند که در رئالیسم، اعتقادی به خیال‌پردازی و تفنّن وجود ندارد و بیشتر به زندگی اجتماعی و عرف و عادات مردم توجه میشود و رئالیستها میکوشند تا از واقعیت سخن بگویند و هنرشان برای اجتماع مفید واقع شود، اما این نکته نیز غیرقابل انکار است که نویسنده نمیتواند بطورکلی خود را در اثر خویش پنهان نگه دارد و دخالت نکند بلکه افکار واقعی و متعلق به خود را از زبان قهرمانان داستانهایش بازگو میکند، و فقیری را از این منظر میتوان وقایع‌نگار جامعه دانست. واقعیت‌های پلید زندگی از قبیل: فساد، وحشت، جهل، ظلم، فقر، بیسوادی، خرافات، کینه‌توزی، حماقت و... در رمانهای او بطورگسترده دیده میشود:

«هنوز یک دور حصار چوبی را تمام نکرده بود که متوجه گوسفندی شد. مثل اینکه باد کرده بود. یک طرف صورتش روی زمین قرار داشت. آب سبز رنگی کنار دهانش به چشم میخورد. پوست زیر شکمش آنجا که بیضه‌ها قرار داشت ور آمده و نازک شده بود. آبناز حیران ایستاده بود. نمیدانست نگاهش را به کجا میخ کند. گویی که نگاهش لیز شده بود، نگاهش از روی همه چیز سر میخورد.» (همان: ص ۱۸)

دررمان «رقصندگان» از دست دادن گوسفند، واقعیتی ملموس است که نویسنده از آن سخن میگوید. این امر یکی از مهمترین وقایع زندگی روستاییان است که در اقتصاد و معیشت آنان نقش حیاتی دارد. در جایی دیگر از رمان، فقیری یکی دیگر از مشکلات روستا را بیان میکند و آنهم نداشتن مدرسه بود که پیامدهای منفی اجتماعی و فرهنگی بسیاری بدنبال داشت و این امر موجب میشد که برخی خانواده‌ها فرزندان خود را برای تحصیل به شهر بفرستند، درحالی که شهر هم محل امنی برای بچه‌ها نبوده و مشکلاتی را فراهم میکرد:

«فکر کرد اگر مدرسه نبود چه خاکی باید بر سر میکرد، مثل همان ایلیات باید برود پشت تل و تپه ای، بنشیند و کار خود را بکند. یک مستراح که به همه چیز شبیه بود جز مستراح و این بچه‌های کوچک که ردیف ایستاده بودند و پا بپامیشدند. بعضی از بچه‌ها از زور سرما میگریستند و خود شانرا خراب میکردند. اکثر صبحها همین بساط بود. راه نفسش بسته میشد و او مجبور بود خیلی زودتر به مدرسه برود و بنشیند پشت در.» (همان:ص ۱۷۲)

«پلنگهای کوهستان» داستان دلیری و غیرت مردان عشایراست که نویسنده با نگاهی واقع بینانه آنرا به بهترین شکل ممکن آرایه کرده است: «پس باید کار را با سیاست پیش برد. تمام جوانب کار را سنجید. نباید بیگدار به آب زد. رستم خان، ماکه جوان و خام نیستیم. مطمئنم اگر لهراسب جلو روی من شرم نمیکرد و میخواست خود سر عمل کند تا حال دودمانشان را به باد داده بود، اما این راهش نیست. رستم گفت: اما ما که دست روی دست نمیگذاریم. این مسأله توهین به ماست اگر علاج نشود دیگر ما در این منطقه آبرویی نخواهیم داشت، ازه اگر کوچ کنیم ننگ ما چسبیده بما کوچ میکند، مثل سیاه چادرهایمان.» (پلنگهای کوهستان:ص ۲۵)

۵- رمانهایی با فرجامی خالی از امید

به موازات غمی که در رمانهای فقیری به چشم میخورد، پایان غم انگیز و خالی از امید بسیاری از داستانهایش نیز، غیر منتظره نیست. او در آغاز فعالیت نویسندگیش سخت به واقعیت‌های زندگی اجتماعی اهمیت میداد و آنچه را که مشاهده میکرد، با صداقت مینوشت، اما این مشاهدات عموماً تلخ و بدفرجامند. او زندگی را همانگونه که هست به تصویر کشیده و با نگاهی واقعگرایانه، تلخیهای زندگی را بخوبی برای خواننده قابل تحمل کرده است: «باران گفت: صد و ده تومان پول. باید حواسمون به خرج کردنمون باشه. باید توی اسفند ماه بیست تا گوسفند بخریم و شروع کنیم. آبناز گفت: تو برو شهر برای بهمن شلواری،

پیرهنی و جعبه ای شیرینی بخر و بیا، چشمان باران درخشید، انگار تمامی محبت پدری در نگاهش ریخته شده بود: حتماً. مگر میشه برای ملای باسوادمون چیزی نخرید. در این اندیشه بود که موتور چرا اینقدر تند میرود که شال دستمال از دستش کشیده شد. مسافتی به دنبال موتور کشیده شد و به رو زمین خورد. آبناز فریاد زد: بردن، دزدیدن، مردم کمک کنید. باد موهای شلال فرج را به عقب میکشید نخ نخ میکرد. کاپشن سیاهش موج بر میداشت. ز پیچ خیابان که گذشت دیگر کسی او را ندید. انگار نیامده و نرفته بود. فقط خطی از حسرت بر جای مانده بود.» (رقصدگان: ص ۲۱۷)

همانگونه که در این رمان دیده میشود، خواننده امید دارد که باران با فروختن گوسفندها اوضاعش بهتر شود و به پسرش بهمن هم کمی برسد، اما با دزدیده شدن پولهایش، تمام امید خواننده برای بهبودی از بین میرود و رمان با فرجامی بسیار تلخ پایان مییابد. در رمان «پلنگهای کوهستان» هم سرهنگ اشرفی با لباس مبدل بعنوان یک روحانی وارد روستا میشود، بین آنان نفوذ میکند و به مردمی که دل به روحانیت بسته اند و حاضرند بخاطر دینشان بمیرند امید واهی آتش بس را میدهد و از این راه میتواند بین آنان نفوذ کند و همه آنان را در یک غافلگیری بیرحمانه درهم میکند. در رمان «زمستان پشت پنجره» هم که داستانی عاشقانه است، دو دل داده فرجامی مرگ آلود دارند: «ژوزف میگوید: به چشم خودش دیده است در همان حوضچه، در عمق زلال آب، عزیز و نازنین درهم تنیده و دست در گردن هم، پاهایشان به مرجان تبدیل شده و توری سفید دور گردن نازنین در جنبش آب همانند عروس دریایی در نوسان است، آنانکه عشقی شیدایی در وجوشان فریاد میکشد، آنها را میبینند. دیگران نه! آنانکه میبینند شاد و سرخوش از بلندای صخره ها پایین میآیند و آنانکه ندیده اند، هیچ نمیگویند! صلاح خود نمیدانند که اعتراف کنند.» (زمستان پشت پنجره: ص ۱۶۱)

۶- ویژگیهای دوران تحول سبک در رمانهای امین فقیری

هرچند که سخن گفتن در این باب منوط به مطالعه دیگر آثار فقیری است، اما با توجه به همین سه رمان موجود هم میتوان به نتایجی دست یافت: در دو رمان اول نویسنده محیطی را که برای فضا سازی کنشهای داستان و شخصیتهاش انتخاب کرده، یک فضای کاملاً رئال و باورپذیر و ابتدایی است، بدون هیچ پیچیدگی خاصی. حوادث در روستا و در سیاه چادرهای عشایر اتفاق میافتد. شخصیتهای رمان، مردم ساده و کم توقعی هستند که فقط میخواهند زندگی کنند. با امکانات اندک میسازند و کمتر شکایت میکنند. زن و زیبایی

زنانگی، عشق و خوشبختی از واژه‌هایی است که برایشان معنای تعیین‌کننده‌ای ندارد، اگر کسی را هم دوست میداشتند و به آن نمیرسیدند، زندگی برایشان سخت نمیشد. این مردم آنقدر دلتنگی و گرفتاری داشتند که نمیتوانستند به این مسائل بصورت عمیق بیندیشند. اصولاً شخصیت‌های اصلی، مردانی غیور و سختکوش هستند. در آخرین رمان وی فضا کمی متفاوت میشود. نویسنده زندگی شهری را مطرح میکند، بدنبال آن سبک نویسندگی تغییر میکند، و به شیوه جریان سیال ذهن مینویسد. وی که در دو رمان قبلی زمان را بطریق معمول به پیش میبرد، این بار رمان رامیشکند، شخصیتها را تغییر میدهد و عشق که جای کم رنگی داشت، در این رمان نقش محوری میگیرد. چون رمان برپایه عشق نباشد، فضای آن شاعرانه تر و استفاده از عناصر ادبی: تشبیه، استعاره و تشخیص بیشتر میشود. از واژه‌های محلی کاسته میشود. در رمانهای اول و دوم باران و ابر، فضای رمان را اندوهناک و دلگیر میکند، اما در رمان سوم با آنکه مرگ پایان آنرا رقم میزند، بکارگیری جمله‌های کوتاه شاعرانه پایان غم انگیز و دلهره آور آنرا به نوعی عاشقانه‌تر و رومانیک کرده است.

نتیجه

با توجه به بررسیهایی که در پیوند با سبک‌شناسی رمانهای فقیری، صورت پذیرفت. ویژگیهای سبکی آنها در سه سطح زبانی، ادبی و فکری طبقه بندی میشود، که دو مرحله از سیر داستان نویسی وی را در بر میگیرد. در سطح زبان، سبک وی دارای مشخصاتی از قبیل: استفاده از نثری ساده و بی پیرایه، بکارگیری واژه‌های محلی و آوردن جملات کوتاه است. در سطح ادبی نیز با استفاده از تصاویر، وجود توصیفات نیرومند و عناصر شاعرانه، سبکی خاص را ارائه کرده است. سطح فکری وی هم از محورهای مشخصی برخوردار است از جمله: حضور ابرو باران بعنوان یکی از اجزای ضمنی رمانها، وجود رگه‌های غم و حسرت در متن رمانها، واقعگرایی و توجه به موضوعات و مضامین اجتماعی، حضور اندیشه نومیادانه و مبهم و فضای خالی از امید. البته شاید نتوان در هر سه رمان بطور یکسان و همزمان تمام این موارد را یکجا یافت، اما اکثر این ویژگیها در آثار این نویسنده کمابیش مشاهده میشود.

منابع

- پلنگهای کوهستان، فقیری، امین (۱۳۸۱)، تهران: شاهد.
رقصندگان، فقیری، امین (۱۳۷۵)، تهران: سروا.
زمستان پشت پنجره، فقیری، امین (۱۳۸۵)، شیراز: نیم نگاه.
سبک شناسی نثر، شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، تهران: میترا.
صدای خط خوردن مشق، سلاجقه، پروین (۱۳۸۰)، تهران: معین.
مکتبهای ادبی، سید حسینی، رضا (۱۳۸۱)، تهران: نگاه.
عناصر داستان، میرصادقی، جمال (۱۳۶۴)، تهران: شفا.